

# ابن راوندی، اندیشمند بزرگ سده سوم هجری و باورهای او درباره قرآن و اسلام

با آسودگی نیند کامل می توان گفت، تمام اندیشمندانی که در برابر نهادهای دینی، خرافاتی و متافیزیکی و به ویژه افراد قدرت طلبی مانند محمد بن عبدالله که دین را وسیله کسب قدرت و فرمانروایی بر همگان خود گزینش کرده اند، قد برافراشته و جان خود را در این راه از دست داده اند، در آغاز خود از پیروان سرسخت باورهای دینی و از مبلغان آنها بوده اند. برای مثال، حسین بن منصور حلاج، از شاگردان «سهل تستری» بود که باور داشت خداپرست راستین باید فرمانبردار خدا بوده و خود را در برابر خدا، مانند «مرده» بین دو دست مرده شور بداند که از خود هیچ حرکت و تدبیری ندارد. روانشاد احمد کسروی، که در برابر آخوندها و دین آسمند آنها، به مبارزه برخاست و جان خود را در این راه باخت، به گونه ای که می دانیم خود پدرش هر دو اهل عبا و عمامه و به گفته دیگر از شمار روحانیون شیعه گری بودند. میرزا آقاخان کرمانی که به دست ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قصابی شد، پدر و مادرش علی الهی بودند و خودش درحوزه های علمیه قلم، فقه و اصول تحصیل کرده بود. روانشاد علی دشتی در کربلا زایش یافت و در آنجا و نجف به عنوان طلبه به تحصیلات مذهبی مشغول شد. افزون بر آن خانواده اش همه مذهبی و اهل عمامه و عبا بودند. این اندیشمندان بشر دوست و همچنین هزاران نفر نویسنده و دانشمند دیگری که برای روشنگری و نجات توده های افسون شده مردم از بندهای نهادهای متافیزیکی و دینی و به ویژه باورهای خرافاتی و بی پایه اسلام به حیزش پرداختند، افسراد دانشوری بودند که نخست پایه مناسب توانمند کردن دانش حرفه ای و یا به سبب حقیقت یابی وارد ژرفای این نهاد شدند و هنگامی که به نادرستی و بی پایگی و خرافاتی بودن این باورها پی بردند، در

برابر آنها به مبارزه برخاستند.

تردید نیست که بسیاری از آخوندها و به اصطلاح آیت الله ها و حجت های اسلام، بیش از افراد غادی از بی پایه بودن باورها و خرافات مذهبی آگاه هستند، ولی سودهایی که از دکان دینداری و دینفروشی می برند، به آنها اجازه نمی دهد که به فاش سازی نادرستی باورهای خود پردازند.

«ابن راوندی» که موضوع این نوشتار است نیز خود مانند حلاج نخست از علمای بزرگ مذهبی اسلام به شمار می رفت و برای تبلیغ اصول دین اسلام و به ویژه شیعه کتابهای زیادی نگارش کرد، ولی پس از کشف نهاد خرافاتی ادیان و به ویژه اسلام، از باورهای مذهبی خود برگشت و در مخالفت با اسلام کتابهای زیادی به رشته نگارش درآورد. بهمین دلیل، نام این اندیشمند بزرگ گمنام مانده و تاریخ نویسان اسلامی درباره باورها و نوشتارهای او آنگونه که باید و شاید، خامه زنی نکرده اند.

«ابن راوندی» اهل «مرو رود» خراسان بود و در کتاب الزمرد بخشی درباره رد پیامبری محمد و اسلام به رشته نگارش درآورد، به قرآن و اسلام تاخته و معجزه های نسبت داده شده به ابراهیم، موسی، عیسی و محمد را مسخره دانسته است. ابن راوندی در کتاب «نعمت الحکمه» یا «عبث الحکمه» به باوه بودن و بیهودگی تئوری امر و نهی به مردم از جانب خدا پرداخته است. راوندی، هنگامی که کتاب «الفرند» را به پایان رسانید، آن را برای چاپ به «عباس صروم» داد. عباس صروم پس از بررسی آن کتاب به وی گفت: «من در شگفتم

که تو چگونه هنوز زنده هستی؟» راوندی پرسش کرد، چرا وی از زنده ماندن وی به شگفت افتاده؟ عباس صروم، پاسخ داد، زیرا آنچه که وی

در آن کتاب نوشته کفر است و مجازات کافر نابودی است. ابن راوندی گفت: «این ها کفر نیست، بلکه از راستی های دانش است.»

راوندی در کتاب الفرند، قرآن را به عنوان یک کتاب بی پایه رد کرده و تمام پیامبران، به ویژه محمد بن عبدالله را دروغگو دانسته و رسالت آنها را مردود دانسته است. «راوندی» در کتاب دیگرش زیر فرمان «الذامع» می نویسد: «خدا همچون دشمن خشمگینی است که دارویی جز کشتن او وجود ندارد.»

«راوندی» با حسین بن منصور حلاج، همزمان بوده و بدون تردید باورهایش در او اثر گذاشته است. راوندی در تمام دانشهای عقلی و طبیعی استاد بود. آنچه که دانش پزشکی در نیمه دوم سده بیستم کشف کرد، راوندی در قرن سوم هجری (نهم میلادی) یعنی در ۱۲۰۰ سال پیش بیان داشته است. «راوندی» نخستین کسی است که در این جهت گفته است، بدن انسان در تمام دوره عمر بوسیله دشمنانی محاصره شده، ولی در داخل بدن عناصری وجود دارد که آنها را دفع می کنند و نمی گذارند که آنها بر انسان چیره شوند و بدن را از پای درآورند. راوندی همچنین نخستین دانشمندی است که به شکل ساده به وجود گلبولهای سفید خون و مساده «آنتی بادی» در دفاع از بدن اشاره کرده است.

«ابن راوندی» فلسفه آفرینش جهان بوسیله خدا را یک تئوری مردود و مسخره می دانست و در آن زمان به تئوری تکامل انسان باور داشت و معتقد بود که انسان نیز مانند گیاه و حیوان، یک دوره تکامل را گذرانیده و بدون هیچگونه عامل خارجی (خدا) به شکل کمال امروزی رسیده است.

عقیده راوندی درباره مرگ مانند نظریه «اپیکور» بوده و می گوید: «تا من هستم مرگ نیست، و هنگامی که مرگ آمد من نیستم.»

با شیخ از شراب حکایت مکن که شیخ  
تا خون خلق هست، ننوشد شراب ناب